

زبانشناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی، و نقدی عربی قدیم

دکتر علیرضا نظری<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)

دکتر خلیل پروینی

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر کبری روشفسک

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر فردوس آقاگلزاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۸۳ تا ص ۱۱۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۳/۱۰، پذیرش ۱۳۹۰/۰۵/۲۰

**چکیده:**

زبانشناسی متن بطور عام و انسجام (cohesion) بطور خاص از اواسط نیمة دوم قرن بیست بصورت جدی توسط بسیاری از زبانشناسان مورد اهتمام قرار گرفت بطوریکه درحقیقت پایه اساسی تحلیل گفتمان در سالهای بعد بشمار میرفت. با نگاه به مباحث مطرح شده در این شاخه جدید زبانشناسی و مقایسه آن با پژوهش‌های زبانشناسی در بین مسلمانان، به شواهد و آثاری از زبانشناسان قدیم عربی (نحویان، بلاغیان، و ناقدان) بر می‌خوریم که در آن به بررسی متون با نگرشی کلی متن و عوامل انسجامی توجه داشتند.

زبانشناسان مسلمان بویژه در پژوهش‌های زبانی قرآن، قائل به وجود تناسب و هماهنگی بوده‌اند و سعی در یافتن عناصر آن داشته‌اند و غالب عوامل انسجام که توسط «هالیدی» و «حسن» مطرح شده بنوعی توسط آنان مورد توجه بوده است هرچند هیچگاه در قالب یک مجموعه کلی و منظم از عوامل انسجام بدان اشاره نکرده‌اند، بلکه بصورت جداگانه به هر یک از آنها پرداخته‌اند؛ همچنین زاویه دید ایشان نیز در برخی عوامل مانند تکرار و هم‌آیی تاحدوی متفاوت از نگاه متن محور زبانشناسی کنونی بوده است و در عاملی مانند فصل و وصل، ریزبینی بسیار، و تداخل نحو و بلاغت را شاهد هستیم و در علوم قرآنی نیز با علمی به نام منابع بر می‌خوریم که بیشترین تقارب و تشابه را با رویکردهای متن محور زبانشناسی معاصر دارد.

**واژه‌های کلیدی:** زبانشناسی متن، انسجام، نحو عربی، بلاغت عربی، نقد ادبی عربی، نظریه نظم

## مقدمه

گرچه ظهور زبانشناسی متن را بعنوان یک شاخهٔ جدید علمی به اواسط نیمة دوم قرن بیستم نسبت میدهند، اما با توجه به اینکه اصولاً در این علم تحلیل واحد زبانی فراتر از جمله با تکیه بر نقش ارتباطی و کاربردی، اساس توجه میباشد، میتوان پیشینه دورتری را برای زبانشناسی متن درنظر گرفت؛ به عبارتی، شاید تعجب برانگیز نباشد که «قدیمی‌ترین توجه به متن را می‌توان در فن خطابه (گفتار بلیغ) یافت که از دوره یونان و روم باستان و سپس قرون میانه و آثار زبانشناسان عربی تا عصر حاضر به چشم میخورد» (ابوغزاله و خلیل، ۱۹۹۹: ۳۸).

به اعتقاد «ون دایک»، اگر در رویکرد کلی بالاغت سنتی تأمل کنیم، میتوانیم بالاغت را پیشینهٔ تاریخی دانش متن بحساب آوریم (ون دایک، ۲۰۰۱: ۲۲؛ از این رو شاید از انصاف به دور باشد که از بالاغت بعنوان خاستگاه زبانشناسی نام برده شود ولی از زبانشناسی قدیم اسلامی حرفی به میان نیاید و چه‌بسا پژوهش‌های روشنمند مرتبط با زبانشناسی متن را در برخی آرای افرادی مانند «عبدالقاهر جرجانی» (ابویکر عبدالقاہر بن عبدالرحمن، فو. ۴۷۱ هـ.ق.) و «حازم قرطاجنی» (ابوالحسن حازم بن محمد، فو. ۶۸۴ هـ.ق.) می‌توان یافت؛ لذا این گفته صحیح ابراهیم الفقی از نویسنده‌گان حوزهٔ زبانشناسی متن را باید پذیرفت که «شروع از صفر در پژوهش‌های متنی معنای نادیده گرفتن و از بین بردن چهارده قرن آثار زبانشناختی برجسته‌ای است که از آگاه‌ترین افراد به ویژگی‌های زبان عربی و رموز نحو و میراث آن، به جای مانده است» (الفقی، ۲۰۰۰: ۸۳/۱).

از گفته الفقی چنین برمی‌آید که عمر پژوهش زبانی در عربی به قدمت تاریخ اسلام و چه‌بسا بیشتر از آن است. اما علت این زبان‌پژوهی دیرپا چیست؟ در پاسخ باید گفت با عنایت به آثار نحوی و بلاغی میتوان قرآن را اصلی‌ترین منشأ علوم عربی یعنی نحو، لغت، بلاغت، و علوم تفسیری دانست. گرچه علم نحو به فراخور مقتضیات خود به بررسیهای ساختاری در حد جملات محدود شد و بلاغت نیز بیشتر صبغهٔ منظورشناختی و آرایه‌ای یافت، اما با این حال در هر دو حوزهٔ نحو و بلاغت، میتوان توجه به برخی عوامل انسجام را مشاهده کرد و همچنین نگرش متنی و آنچه امروزه به

عنوان عوامل انسجام مطرح شده در حوزه نقد ادبی و علوم قرآنی کاملاً به چشم می‌آید؛ لذا برخی نویسنده‌گان همچون «عبدالراضی» سعی داشته‌اند توجه زبانشناسی قدیم عربی به متن و عوامل ایجاد انسجام صوری متن را مورد تأکید قرار دهند و یا مانند «محمد خطابی» تلاش کرده‌اند عوامل انسجام را با تکیه بر اصطلاحات و میراث نقدی بازگویی کنند و یا نویسنده‌گانی همچون «عبدالمجید» به تشابه زبانشناسی متن با بدیع تأکید داشته‌اند. در همین راستا، این مقاله بر آن است که با تکیه بر مفاهیم و عوامل کلیدی انسجام، و با روش کتابخانه‌ای برخی آرای ناقدان برجسته مسلمان در حوزه‌های مختلف عربی را که به نوعی تداعی‌کننده نقش عناصر زبانی در ایجاد یکپارچگی و ارتباط متنی هستند واکاوی کند؛ اما پیش از بررسی مظاهر زبانشناسی متن و عوامل انسجام در میراث نحوی، بلاغی، و نقدی عربی، بطور خلاصه به تعریف زبانشناسی متن و انسجام و عوامل آن در نزد زبانشناسان غربی میپردازیم تا با تکیه بر همین مفاهیم و عناصر انسجامی به میراث عربی نگاه بیفکنیم.

#### پیشینه و مفاهیم نظری تحقیق:

##### ۱. زبانشناسی متن:

از نیمه‌های قرن بیستم در برابر زبانشناسان ساختگرا، که زبان را ابزار اندیشه و در حوزه روانشناسی قرار داده و واحد بررسی زبان را جمله می‌دانستند، زبانشناسانی ظهور کردند که بُعد ارتباطی زبان را ملاک قرار داده و درواقع زبان را جزئی از جامعه‌شناسی دانستند؛ درنتیجه این تعامل، برخی زبانشناسان بجای جمله، بیشتر متن را واحد بررسی زبانی گرفتند زیرا جنبه ارتباطی زبان را در متن متجلی میدیدند. در اینکه متن چیست و چگونه ایجاد می‌شود و عناصر متینی کدامند رویکردهای متفاوتی وجود داشته و هر یک از نگرشاهی نحوی، معناشناسی، و کاربردشناسی، متن را بگونه‌ای خاص تعریف کرده‌اند و برخی نیز تعریفی چندبعدی از متن ارائه داده‌اند (رک: دوبوگراند و درسل، ت: ابوغزاله و خلیل، صص ۱۱، ۱۲)؛ لذا از دهه ۱۹۷۰ رویکردهای متن‌گرایانه بسیاری شکل گرفت و درمجموع شاخه‌ای به نام «زبانشناسی متن» (Text linguistics) را پدید آورد.

زبانشناسی متن یکی از شاخه‌های نسبتاً جدید زبانشناسی است. وظیفه این شاخه از زبانشناسی بررسی آن دسته از قواعد زبانی است که عناصر زبانی فراتر از مرز جمله را در بر میگیرد (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۳). آقاگلزاره با ذکر تعاریفی از زبانشناسی متن به نقل از هارتمن و گریگوری و همچنین کریستال می‌آورد: «خلاصه اینکه زبانشناسی متن بدنبال حل این مسئله است که متن چیست، چگونه تولید میشود، سازمان درونی متن چگونه است و چگونه میتوان آن را درک کرد؟» (آقاگلزاره، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

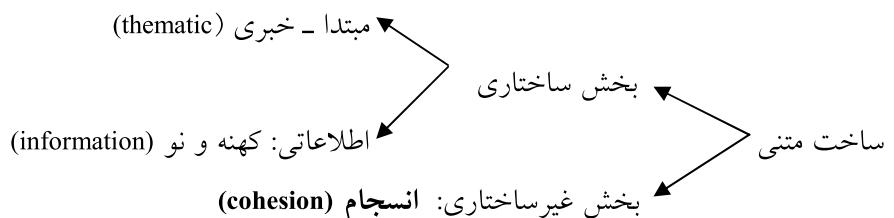
این سوالات اندک با پاسخها و رویکردهای متفاوتی مواجه شد و هنوز هم اتفاق نظر و قطعیت حتی در یکی از آنها حاصل نشده است. یکی از اولین رویکردها، رویکرد هالیدی میباشد که جایگاه خاصی در بین زبانشناسان بویژه زبانشناسان متن یافته است. با توجه به اهمیت انسجام در رویکرد زبانشناسی نقش‌گرای هالیدی، لازم است زبانشناسی وی نیز به شکلی خلاصه تبیین گردد؛ زبانشناسی هالیدی به زبانشناسی سیستمی یا سیستمی - نقشی (systemic-functional) معروف است (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۱۴). باعتقد هالیدی نقشها و کارکردهای زبان در جامعه درواقع توصیف معناهایی است که زبان بطور عام و هر متن بطور خاص میتوانند داشته باشند (همان: ۲۶). بر این اساس هالیدی سه نقش اجتماعی عده که اساس نظام دستوری زبان را تشکیل میدهد را میکند: نقش اطلاعاتی یا بیان تجربه‌های بیرونی و درونی؛ نقش معاشرتی یا بیان احساسات نسبت به دیگران و کاربرد صورتهای زبانی مناسب در برخوردهای اجتماعی؛ نقش متنی یا جمله‌سازی که گوینده را قادر میسازد آنچه را میخواهد بگوید و بگونه‌ای سازمان دهد که بصورت بافتی خاص و معنادار باشد و بعنوان یک پیام، نقشی مناسب ایفا کند (آقاگلزاره، ۱۳۸۶: ۵۶).

هالیدی بنحوی متناظر با نقشهای سه‌گانه زبان، بافت موقعیتی را متشکل از سه بخش دانست. هر یک از این بخشها برانگیزنده معنای متناظر با خود در لایه معنایی زبان است، به این صورت که:

معنای اندیشگانی در چهارچوب کنش اجتماعی‌ای که روی میدهد رقم میخورد: گستره سخن (field of discourse)؛

معنای بینافردی در حیطه نقشها و روابط بین مشارکین شکل میگیرد: متن سخن (tenor of discourse) معنای متنی از شیوه سازمانبندی کلام حاصل میشود: شیوه سخن (mode of discourse) (مهاجر و بنوی، ۱۳۷۶: ۲۹).

اما باید پرسید انسجام در کجای رویکرد نقشگرای هالیدی قرار دارد. در پاسخ به این پرسش بصورت بسیار خلاصه باید گفت انسجام درواقع از یک سو به نقش متنی در نظام معنایی و حوزه شیوه سخن در نظام بافتی مربوط میشود و از سوی دیگر در نظام واژی - دستوری رویکرد هالیدی قرار میگیرد و به صورت جزئی تر:



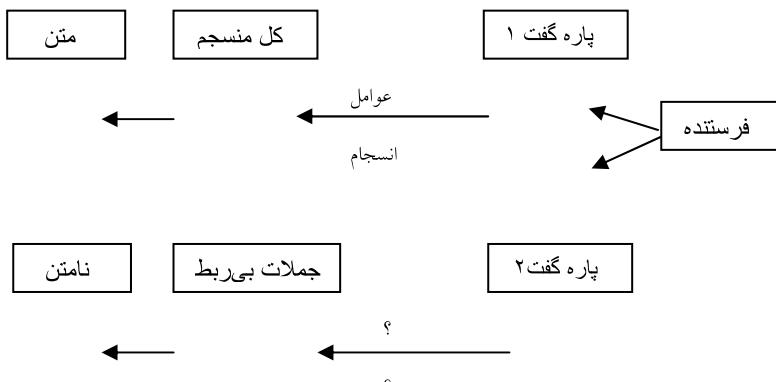
### انسجام:

انسجام (cohesion) که در فارسی به پیوستگی، پیوند و اتصال بین جمله نیز ترجمه شده است توسط هالیدی و رقیه حسن با تألیف کتاب cohesion in english (cohesion in english) مطرح گردید. آن دو انسجام را یک مفهوم معنایی میدانند که به روابط معنایی موجود در متن اشاره دارد (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۴). هالیدی و حسن این سؤال را مطرح کردند که چه چیز یک متن گفتاری یا نوشتاری را از مجموعه بی‌ربط جملات متفاوت می‌سازد؟ (عزه محمد، ۲۰۰۷: ۹۹)

در نظر آنان متن یک واحد معنایی است که عناصر آن به واسطه ادوات صریح و ظاهری (explicit cohesive ties) یا کدهایی درونی به هم متصل میشوند که نشان میدهند چگونه عناصر متن با یکدیگر پیوند دارند. این کدها ابزارهایی دستوری یا

واژگانی هستند که گویندگان یا نویسندهای برای ایجاد ارتباط جملات با یکدیگر به کار می‌گیرند و شنوندگان و خوانندگان نیز آن را انتظار دارند (حسام فرج، ۲۰۰۰: ۷۸). میتوان گفت انسجام «عاملی است که مؤلفه‌های روساختی متن یعنی کلام را درواقع آنگونه که ما آن را میشنویم یا می‌بینیم با یکدیگر پیوند میدهد» (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۵۲)؛ به عبارت دیگر «انسجام عبارت است از ابزارهای زبانشناختی گوناگون اعم از دستوری، واژگانی، و معنایی که باعث پیوند جمله‌ها با یکدیگر میشوند و در قالب واحدهای بزرگتر چون بند به هم متصل می‌شوند» (آفاگلزاده، ۱۳۸۵: ۹).

با طرحواره زیر میتوان چگونگی کارکرد انسجام را نشان داد:



(به نقل از خطابی، ۲۰۰۶: ۱۲)

بنابر آنچه آمد میتوان این تعریف را که برآیندی از گفته‌های بالاست درباره انسجام ارائه کرد: انسجام اتصال واژگانی- دستوری روساخت کلام است که با ایجاد ارتباط بین زنجیره‌ای از جملات آن را تحت عنوان یک کل یکپارچه به نام متن درمی‌آورد. هالیدی و حسن (۱۹۷۶) در تشریح رویکرد خود پنج نوع عامل انسجام را که شبکه روابط معنایی بین جملات یا بندها و یا واحدهای گفتمان را تشکیل میدهند ارائه دادند. این عوامل با شرحی مختصر عبارتند از:

۱. ارجاع (reference): منظور از ارجاع وجود برخی عناصر زبانی است که به خودی خود قابل تفسیر نیستند و برای این کار لازم است که به چیزی بازگردند. این عناصر، مرجعدار نام دارند که شامل ضمایر، اسمهای اشاره، و اسم موصول می‌باشد. هالیدی و حسن، ارجاع را به دو نوع بافتی (situational) که اشاره به عنصری ارجاعی در بافت موقعیتی متن دارد و ارجاع متنی (textual) که به عنصری ارجاعی در درون متن اشاره دارد، تقسیم کرده‌اند. مثال معروف و رایج‌شده آن دو این کلام است:

شش سبب را بشویید و آنها را در ظرف نسوز قرار دهید. (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۳)  
در مثال بالا ضمیر «آنها» با ارجاع به آنچه که در خود متن و بافت زبانی وجود دارد تفسیر می‌شود.

۲. جایگزینی (substitution): از دید هالیدی و حسن، نشستن یک عنصر به جای عنصر دیگر در متن، جایگزینی است (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۸۸). عنصر جایگزین در اینجا متفاوت از عناصر ارجاعی یعنی ضمایر و موصول و اسمهای اشاره است. کلماتی مانند same و افعالی مانند do در انگلیسی به جای یک فعل یا گروه فعلی می‌نشینند و بدین ترتیب جمله بعد را وابسته به جمله قبل می‌سازند.

۳. حذف (ellipsis): به اعتقاد هالیدی و حسن، وقتی صحبت از حذف می‌شود منظور جملات و پاره‌گفتها و عناصری است که بواسطه ساختارشان، عبارت یا عنصری قبل از خود را بعنوان پیش‌فرض تداعی می‌کنند (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۱۴۲). از نظر هالیدی حذف زمانی نمایان می‌شود که فرایند فهم متن حاوی احتمال وجود یک انقطاع در سطح متن باشد بدین صورت که عنصر محذف شکافی (gap) در سطح ساخت نحوی به جا می‌گذارد که با عنصر دیگری از متن قابل پر کردن است و شامل حذف اسمی و فعلی و جمله است؛ مثلاً از او پرسیدم آیا فردا به دانشگاه خواهی آمد؟ و او جواب داد: شاید

[...]

در این مثال جمله‌ای مانند «فردا به دانشگاه بیایم» حذف شده است ولی باعث پیوستگی دو جمله شده است.

۴. ربط (conjunction): عبارت است از وجود ارتباط معنایی بین جمله‌های یک متن (آقاگلزاده، ۱۳۸۵: ۱۰۸). این ارتباط معنایی توسط ابزارهایی نمود می‌باید که ادوات ربطی نام دارند و درواقع «وسیله‌ای هستند برای ایجاد تفسیری از آنچه می‌آید در رابطه با آنچه قبل‌آمده است» (محمد، ۲۰۰۷: ۱۱۰) و مشتمل بر ربط افزایشی، استدرآکی، سببی، و زمانی است. رابطه افزایشی زمانی برقرار می‌شود که جمله‌ای در رابطه با محتوای جمله‌ای قبلی در متن مطلبی را اضافه کند مانند حرف «و» و رابطه استدرآکی (adversative) که به نام تباینی یا نقیض هم آمده است زمانی شکل می‌گیرد که محتوای یک جمله خلاف انتظاراتی باشد که جمله قبل ایجاد کرده باشد؛ در انگلیسی مانند:

ادواتی مانند ولی، اما، گرچه و.... اما رابطه زمانی (temporal) وقتی روی میدهد که بین رویدادهای دو جمله یک نوع توالی زمانی وجود داشته باشد (هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۲۶۱ – ۲۶۷) و پیوند سببی، زمانی برقرار می‌شود که رویداد فعل یک جمله، ارتباط سببی با رویداد جمله دیگر داشته باشد. (رک: هالیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۲۶۰ – ۲۶۱) ادواتی مانند because, as a result, so, therefore, then, otherwise علی‌هذا، لهذا، لأن، نتيجة له....، سبب له، در عربی.

۵. انسجام واژگانی (lexical cohesion): این نوع انسجام، مبتنی بر رابطه‌ای است که واحدهای واژگانی زبان بلحاظ محتوای معنایشان با یکدیگر دارند و متن بواسطه این روابط میتواند تداوم و انسجام به خود بگیرد (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۸) که شامل تکرار و هم‌آیی است. تکرار عاملی است که طی آن عناصری از جمله‌های قبلی متن در جمله‌های بعدی تکرار می‌شود (آقاگلزاده، ۱۳۸۵: ۱۰۸). تکرار میتواند بصورت تکرار مستقیم یک واژه و یا مشتقات آن باشد و یا بصورت هم‌معنایی نمود یابد؛ اما هم‌آیی درواقع به «ارتباط عنصری با عنصر دیگر از طریق نمود مشترک و مکرری که در بافت‌های مشابه دارند اطلاق می‌شود» (محمد، ۲۰۰۷: ۱۰۹)؛ به عبارت واضح‌تر، ارتباط همیشگی و مداومی که یک کلمه در یک زبان با کلمات معینی دارد گفته می‌شود به گونه‌ای که با ذکر یک

کلمه، کلمه خاص دیگری نیز انتظار ذکر شدن دارد (فرج، ۲۰۰۷: ۱۱۱). هم‌آیی با مکانیزم‌های متعددی از جمله ارتباط به موضوعی معین (contrast or opposition)، تقابل یا تضاد (association with particular topic)

جزء به کل (part to whole)، رابطه جزء به جزء (part to part) و... ایجاد میشود. البته در کنار عوامل اصلی فوق، هالیدی و حسن به مجموعه‌ای از ابزارهای شکلی نیز که به انسجام متن می‌انجامند اشاره کرده‌اند، مانند: موازات (syntactic parallelism)، وزن و بحر (metre)، و هارمونی و قافیه (rhyme). گرچه اشاره آن دو به موازات و ... گذرا بوده اما نقش این عوامل در انسجام متون شعری بسیار حائز اهمیت و مورد اعتمای زبانشناسی عربی بوده است.

### بحث و ارائه شواهد

حال با تکیه بر نگره کلی زبانشناسی متن و الگوی انسجام و مواردی که ذیل آن بعنوان عوامل انسجام مطرح گردید، میراث زبانشناسی عربی را در سه حوزه «نحو»، «بلاغت»، و «نقد و علوم قرآنی» مورد کنکاش قرار میدهیم و به نگرشهای متن محور و برخی مباحث نحوی، بلاغی، نقدی، و قرآنی که بنوعی با موارد مطرح در مبحث انسجام مشابهت دارند، اشاره میکنیم:

#### الف) حوزه نحو:

گرچه عموماً رویکرد زبانشناسی قدیم عربی در شاخه نحو تا حدود زیادی به ساختار جمله میپردازد و به دور از جنبه‌های متنی به نظر میرسد. اما با نگاهی به آثار این علماء، توجه به برخی عوامل انسجام، در بین آن آثار نمایان میشود. از عوامل انسجامی «هالیدی» و «حسن» با چند عامل در حوزه نحو برمیخوریم که میتوان به حذف و ادوات ربط اشاره کرد. این دو عامل انسجامی هم از دید نحوی و هم از دید بلاغی کاملاً مورد توجه بوده است که در اینجا به جنبه نحوی آن اشاره میشود. اهمیت حذف به حدی است که تقریباً نویسنده‌ای در نحو وجود ندارد که درباره آن ننوشته باشد. ابن جنی (فو. ۳۹۲ ه.ق). در *الخصائص* و نیز در *المقتضب* و *جلال الدین السیوطی*

(فو. ۹۱۱ هـ.ق). در الاتقان به این موضوع مهم نحوی پرداخته‌اند. ابن‌هشام انصاری (فو. ۷۶۱ هـ.ق). از بزرگان نحو در کتاب *معنى اللبيب*، حجم قابل توجهی از این کتاب را به موضوع حذف اختصاص داده است؛ وی به موارد متعددی از حذف همچون حذف اسم، حذف فعل، حذف ادات، و حروف اشاره کرده است. (الأنصاری، ۱۹۷۹: ۷۷۶/۲ – ۸۵۳) اما مهمترین بخش آن، موارد حذف جمله و حذف بیش از یک جمله و حتی حذف کامل کلام است که دیگر با نگاه نحوی جمله قابل توضیح نیست و میتوان آن را با آنچه هالیدی و حسن گفته‌اند کاملاً طبیق داد. ابن‌هشام بعد از ذکر موارد حذف به نکته بسیار مهمی اشاره میکند و میگوید: «آنچه در حذف برای یک نحوی قابل توجه است اقتضای ساختی است، مثلاً مبتدای (نهاد) بدون خبر (گزاره) یا شرط بدون جواب و بالعکس و... اما دیگر موارد حذف، اضافات بر نحو است که به علم تفسیر و علم معانی مربوط میشود» (الأنصاری، ۱۹۷۹: ۸۵۳/۲). این گفته بدان معناست که در برخی حذفهای کلام، این نقص نحوی نیست که ما را به عنصر محفوظ دلالت میدهد بلکه حذف معنایی است که فقط با توجه به بافت محیطی و قرینه‌های حالیه قابل درک است و لذا اینگونه حذفها از حوزه نحو به حوزه بلاغت منتقل میشود. اصولاً نگاه نحویان به حذف از دو منظر صورت میگیرد. یا حذف واجب است، بدین صورت که جانشینی دارد که ما را از وجود محفوظ بینیاز میکند، و یا حذف جایز است که در این صورت نیاز به قرینه‌ای دارد تا مخاطب را به محفوظ دلالت (راهنمایی) دهد و این قرینه، یا حالیه است و از بافت محیطی کلام قابل درک است و یا لفظیه است که در خود متن (بافت متن) وجود دارد.

عامل دیگر انسجامی که با حجم بسیار و با دقت و توجه فراوان در کتب نحوی و بلاغی مورد بررسی بوده، عامل پیوندی یا ادات ربط است. «عطف بعنوان یکی از توابع بلکه بیشترین آن در قرآن مورد بررسی بسیاری بوده است و کتابی در نحو چه در قدیم و چه جدید نیست که بحثی از آن نداشته باشد» (الفقی، ۲۰۰۰: ۲۴۷/۲). (برای مثال رک: جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۲۲ – ۲۴۸).

فصل و وصل در علم نحو یا مربوط به عطف مفرد به مفرد است که غالباً در جهت مشارکت دادن نقش نحوی کلمه دوم با کلمه اول است، مانند «جاء المعلم و التلاميذ» (تلامیذ به معلم در نقش رفعی فاعل عطف شده است) و یا عطف جمله به جمله که در این حالت نیز یا جمله اول محلی از اعراب دارد که باز هم ایجاد مشارکت در نقش نحوی است و یا محلی از اعراب ندارد که باصطلاح نحویان جمله استینافیه (آغاز مجدد) نام میگیرد. کاملاً واضح است که نگاه نحویان به جمله همانند نگاهشان به مفرد (واژه) است. تقسیم‌بندی جمله توسط عبدالقاهر جرجانی با تکیه بر مواضع فصل و وصل دقیقاً مؤید این مطلب است و همچنین نشان از اهمیت فصل و وصل در ارتباط جملات دارد. وی جملات را بر این اساس به سه دسته تقسیم میکند:

۱. جملاتی که برای ماقبل خود در حکم صفت برای موصوف یا تأکید برای مؤکد هستند و در اینجا بعلت شبه عطف دیگر عطفی نباید صورت بگیرد زیرا اگر عطف شود عطف شیء به خود میشود،

۲. جمله‌ای که با ماقبل خود مانند اسم است که متفاوت با قبلی است اما در حکم با آن شریک است و در معنای یکسانی وارد میشوند، مثلاً هردو فاعل یا هردو مفعول باشند که حق آن عطف است،

۳. جمله‌ای که دو حالت قبل نیست بلکه با جمله قبل بمثابة اسم با اسمی است که هیچ ارتباطی با هم ندارند و مشارکت در معنی هم ندارند و حق این جملات ترک عطف است (جرجانی، ۱۹۸۴: ۶۸۳).

شاید در بین آرای نحویان با نگاه انسجامی، اشاره رضی‌الدین استرآبادی (فو. ۶۸۸ هـ ق). در شرح کافیه ابن حاجب به نقش عامل ارجاع (ضمایر) حائز اهمیت باشد که درخصوص اهمیت ربط جملات به واسطه ضمایر میگوید: «جمله در اصل کلامی مستقل است اما اگر بخواهی آن را جزوی از کلام قرار دهی لازم است رابطی برای پیوند دادن آن جزء به اجزای دیگر وجود داشته باشد و آن ضمیر است که اصولاً برای همین وضع شده است» (بن عبدالکریم، ۲۰۰۹: ۲۵۵). اهمیت گفته‌ی وی در این است که وی ضمایر را صرفاً بعنوان یک عامل جایگزینی که ما را از بازگویی یک واژه بینیاز میکند و

لزوماً به واژه‌ای سابق ارجاع می‌شود، نمینگرد بلکه آن را عنوان یک عنصر ارتباطدهنده جملات در واحدی فراتر از یک جمله مدنظر قرار میدهد.

از موارد مختصری که در بالا اشاره شد میتوان گفت نگاه «جمله‌ای» در نحو باعث شده ارتباطات و انسجام‌های موجود نیز صرفاً در سطح جمله و جملات کاملاً مرتبط مانند جمله شرط و جواب شرط و جمله قسم و جواب قسم محدود شود.

### ب) حوزه بлагت:

بیشترین توجه به برخی از عوامل انسجام را در حوزه بлагت<sup>۱</sup> و بخصوص در علم بدیع شاهد هستیم که در آن به نمونه‌های متعددی از آرایه‌های ادبی برمیخوریم که تداعی‌گر عوامل انسجام مطرح شده از سوی هالیدی و حسن میباشد. با توجه به تعدد موارد موجود، این قسمت در چهار بخش زیر بیان می‌شود.

### عوامل واژگانی هم‌آیی و تکرار

آنچه توسط هالیدی و حسن عنوان عناصر انسجام واژگانی ارائه شده شامل تکرار<sup>۲</sup> و هم‌آیی<sup>۳</sup> است. این دو عنصر هر یک بنوعی در آثار بлагی عربی به چشم میخورد. نکته قابل توجه این است که آنچه در آثار قدما یافت می‌شود بیشتر در علم بدیع مطرح است یعنی آنچه در نزد زبان‌شناسان امروزی جنبه انسجامی دارد در بین قدما بیشتر جنبه آرایه‌ای داشته است؛ برای مثال، مراعات‌النظیر از مهمترین فنون بدیعی است که با هم‌آیی (collocation) ارتباط دارد. خطیب قزوینی (فو ۷۳۹ هـ. ق). در تعریف این صنعت بدیعی میگوید: «مراعات‌النظیر که تناسب و ائتلاف نیز نامیده می‌شود این است که در کلام، لفظی بهمراه آنچه با آن مناسبی غیر از تضاد دارد ذکر شود. مانند: السُّمْسُ وَالْقُمُّ بِحُسْبَانٍ» (خورشید و ماه بر حسابی [روان‌اند؛ الرحمن ۶] (قزوینی، ۱۹۸۲، ۱۶۴). بنابراین مراعات‌النظیر اصولاً به یکجا آمدن واژگانی اطلاق می‌شود که بنوعی تداعی‌کننده هم

1. rhetoric.

2. teratoin.

3. collocation

هستند لذا در جوهر، تفاوتی با هم‌آیی مطرح شده از سوی هالیدی و حسن ندارد اما باید گفت که محدوده مراعات‌النظری به یک یا دو جمله و یا بیت منحصر می‌شود؛ در حالیکه هم‌آیی به پراکنده‌گی واژگان مرتبط با هم در فضای کلی متن اطلاق می‌شود و همچنین هم‌آیی، یک عنصر انسجامی تلقی می‌شود ولی مراعات را بسختی میتوان دارای چنین قدرتی دانست، کما اینکه بلاغیان نیز آن را صرفاً یک صنعت آرایه‌ای ذکر کرده‌اند.

نگاه متنی‌تر به این قضیه را میتوان در دیدگاه عبدالقاهر یافت؛ جرجانی می‌گوید:

«کلمه مفید نخواهد بود مگر اینکه با کلمه دیگر پیوند داشته باشد و لفظی با لفظ دیگر قرابت یابد...» وی به آیه شریفه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْنَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءَ أَفْلَعِي وَ... (و گفته شد: ای زمین، آب خود را فرو برد، و ای آسمان، [از باران] خودداری کن و...) هود: ۴۴) اشاره کرده و انسجام و همبستگی عجیب آن را متذکر می‌شود (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۵). گرچه دامنه آرای وی نیز تقریباً محدود به جملات کنار هم است و نگاه کلان دیده نمی‌شود اما میتوان آن را ریشه هم‌آیی به معنای امروزی دانست.

یکی از گونه‌های هم‌آیی، تضاد است که از صنایع معنوی در بدیع محسوب می‌شود. قزوینی می‌گوید: «مطابقه که طباق یا تضاد نیز خوانده می‌شود آوردن دو لفظ متضاد یعنی دو معنای متقابل در یک جمله است (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۱)؛ اما آنچه بیشتر از خود تضاد در این بحث اهمیت می‌یابد، صنعت دیگری است که از تضادهای متعدد حاصل می‌گردد؛ «مقابله» صنعتی معنوی است که از تعدد تضاد نه در یک جمله بلکه در دو جمله بصورت متناظر ایجاد می‌شود و میتوان خاصیت انسجامی آن را بسیار بیشتر از خود تضاد دانست. قزوینی در تعریف آن می‌گوید: «وَ آن این است که دو معنای موافق یا بیشتر ذکر شود و سپس آنچه مقابل آنهاست بترتیب آورده شود». و آیه شریفه زیر را مثال می‌زنند: فَلَيَنْصُحُّكُوا قَلِيلًا وَلْيَنْكُوْرَا كَثِيرًا (از این پس کم بخندند، و بسیار بگریند... توبه/۸۲) (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۳). اهمیت مقابله در این است که دو جمله ارتباط معنایی پیوسته‌ای می‌یابند و هرچه این دو جمله بلندتر باشد قدرت انسجامی و استمرار متن را بالا می‌برد و همچنین ممکن است عامل دیگری مانند تکرار را در پی داشته باشد و یا

باعث ایجاد عامل آوایی موازات گردد. نمونه زیبای آن را در آیات شریفه زیر از سوره اللیل میبینیم:

فَأَمَا مَنْ أَغْطَى وَأَنْقَى ۖ ۵ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ۶ فَسَتَّيْسِرُهُ لِيُسْرَى ۷  
وَأَمَا مَنْ بَخَلَ وَاسْتَغْنَى ۸ وَكَذَبَ بِالْحُسْنَى ۹ فَسَتَّيْسِرُهُ لِعُسْرَى ۱۰

(اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت، و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد، بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت. و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز دید، و [پاداش] نیکوتر را به دروغ گرفت، بزودی راه دشواری به او خواهیم نمود).

خطیب قزوینی به صنایع دیگری مانند صنعت عکس نیز اشاره میکند که در آن ما جزئی از کلام را اول و جزء دیگری را آخر ذکر کنیم و سپس عکس آن عمل کنیم و جزء آخر را اول و جزء اول را آخر بیاوریم و یا اینکه متعلقات دو فعل را در دو جمله جابجا کنیم (قزوینی، ۱۹۸۲: ۱۶۶): کلام الملوك ملوک الکلام و: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنْ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنْ الْحَيِّ (زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده خارج می سازد.. یونس/ ۳۱) گرچه در چنین مواردی عامل تکرار نیز بوجود می آید.

تکرار نیز که یکی از عوامل انسجام واژگانی محسوب میشود، در بلاغت جایگاه خاصی دارد، ابن رشیق قیروانی (فو. ۴۶۳هـ. ق). در العمده و دیگر علمای بلاغت همچون قزوینی از تکرار بیشتر بعنوان یک صنعت بدیعی یاد کرده‌اند. برخی نیز مانند «ابن اثیر» (فو. ۶۳۸هـ. ق). آن را در فضایی بازتر و بتفصیل بررسی نموده‌اند. ابن رشیق تکرار لفظ را بدون وظیفة بلاغی عیب می‌شمارد. از این‌رو برای تکرار در متن وظایفی با مثالهایی از شعر ذکر میکند از جمله تغزل، اهمیت لفظ، تعظیم، تهدید، رثا، تحقیر و... و یا ابن اثیر در المثل السائر میگوید: «بدان در قرآن لفظ تکراری که بیفاایده باشد وجود ندارد پس اگر چیزی دیدی که بظاهر تکرار شده باید به قبل و بعد آن بنگری تا فایده آن بر تو کشف شود» (ابن اثیر، ۱۹۹۵: ۱۴۹/۲).

سجل‌ماسی (القاسم بن عبدالعزیز، فو. ۷۰۴هـ. ق). نوعی از تکرار را با نام بناء نامگذاری میکند که از ظاهر آن (بناء: ساخت) معنای پیوستگی برمی‌آید. او در توضیح این اصطلاح میگوید: «بناء یعنی بازگویی کامل یک لفظ با معنایی واحد برای دو مرتبه

و بیشتر بدلیل ترس از فراموش شدن کلمه اول بدلیل طولانی شدن ساخت کلام» (عبدالمجید، ۱۹۹۸: ۹۲)؛ مثلاً در آیه **أَيَعْدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ** (آیا به شما و عده میدهد که وقتی مردید و خاک و استخوان شدید [باز] شما [از گور زنده] بیرون آورده میشود؟ المؤمنون، ۳۵) لفظ **أَنْكُمْ** برای فاصله افتادن بین اسم و خبر **«أَنْ»** دوباره تکرار شده است.

در بین مباحث بلاغی که بنوعی با تکرار قرابت دارد و تا حدود زیادی میتوان آن را عامل انسجامی برشمرد صنعت «رد العجز علی الصدر» است. در نثر بدین صورت است که دو لفظ تکراری یا متجانس یا ملحق به آن دو، در ابتدا و انتهای بند بیاید: **وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ** (و از مردم میترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی / الأحزاب، ۳۷) و در شعر یعنی اینکه لفظی در آخر بیت بیاید و لفظ مشابه آن در ابتدای مصرع اول، یا وسط و یا انتهای آن مصرع و یا در ابتدای مصرع دوم بیاید. درمجموع حالات مختلف آن اینگونه است:

\*.....\*

\* .....\*

مثال برای حالت اول:

سریع الی ابن العم یشتم عرضه  
ولیس الی داعی الندی سریع  
(در ناسزاگویی و بردن آبروی پسرعموی خود سریع است اما در پاسخ به نیازمند سریع نیست).

آرایه‌های دیگری نیز در کتب بلاغی مطرح است که با انواع تکرار در زبانشناسی متن مشابهت دارد و میتوان به «مشاکله»، «جناس تام»، «شتقاچ» و «تردید» اشاره کرد که درواقع به انواع مختلف تکرار در یک بیت اطلاق میشوند و مانند آن جنبه تحسین و آرایه‌ای دارند. شاید تفاوت‌هایی که بین علمای بلاغت و زبانشناسان متن درخصوص تکرار ذکر شده، نشان‌دهنده نگرش متن محور زبانشناسان و جزئی‌نگر علمای بلاغت باشد:

۱. از آنجا که علمای بلاغت تکرار را صرفاً از منظر بلاغی می‌دیدند، صرفاً بر متون ادبی و شعر مرکز بودند اما زبانشناسان متن از منظر زبانی بدان می‌نگردند؛ لذا با تکیه بر همه انواع متون به پدیده تکرار نگاه میکنند؛
۲. زبانشناسان متن صرفاً به جملات مجاور بسته نکرده و فراتر از جمله و حتی کل متن را لحاظ مینمایند،
۳. زبانشناسان متن به چهار نوع تکرار (تکرار، هم معنایی، واژگان شامل، واژگان عمومی) در متن میپردازند اما علمای بلاغت صرفاً به دو نوع تکرار لفظی و تکرار معنوی (هم معنایی) توجه داشته‌اند؛
۴. بلاغت جنبه تعقید (پیچیدگی) و آموزشی دارد اما هدف زبانشناسی متن توصیف و تشخیص است (همان، ۸۵).

نکته کلی دیگر که میتوان افزود این است که مشخصاً بلاغیان بیشتر جنبه زیباشناختی متون ادبی را مد نظر داشتند نه اینکه لزوماً چنین صنایعی در سراسر متن بگونه‌ای وجود داشته باشد که نه دو جمله مجاور بلکه کل اثر (شعر یا نثر) را یکپارچه نشان دهد.

## عامل حذف

همانطور که در بخش نحو گفته شد، عامل حذف هم به لحاظ نحوی و هم بلاغی بسیار حائز اهمیت بوده است. در این بخش نگاه بلاغی به حذف بویژه در حذف جملات را که قرابت و تشابه خاصی به آنچه در الگوی انسجام مطرح شده دارد، مورد بررسی قرار میدهیم.

تفتازانی در مختصر المعانی با اشاره به موارد حذف در کلام که جنبه بلاغی داشته، هدف یا غرضی را که بواسطه آن حذف صورت گرفته بیان نموده است. عبدالقاهر در دلائل لاعجاز به مواردی از کلام که حذف میشود و همچنین نیت متکلم در حذف هر یک از آنها را توضیح میدهد، مانند حذف مسنده، حذف مسندالیه، حذف فاعل، مفعول به و... که میتواند با نیت تحقیر، ابهام، قصر و... صورت گیرد. او در اهمیت حذف

میگوید. «إنك ترى في ترك الذكر أفعى من الذكر و الصمت عن الإفادة أزيد للإفادة و تجدك أنطق ما تكون اذا لم تنطق و أتم ما تكون بيانا اذا لم تبين: و [گاهی] ذكر نكردن را شیواتر از ذکر و سکوت را پروفایدتر از بیان میبینی و نگفتن را گویاتر از گفتن و عدم بیان را رساتر از بیان میبایبی» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴۶).

در بین مباحث بلاغی با «ایجاز» مواجه میشویم که به عامل حذف مربوط میشود. ایجاز در بلاغت دو نوع است؛ یا ایجاز قصر که در کلامی کوتاه معانی بسیاری نهفته باشد بی‌آنکه بخشی از کلام حذف شده باشد، مانند این آیه شریفه: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً (البقره، ۱۷۹) که جمله‌ای کوتاه با معانی فراوان و چندبعدی است؛ اما گاهی ایجاز به حذف است که میتواند از یک حرف ساده تا مواردی چون صفت و موصوف و جمله‌های شرط و جواب شرط و جملات دیگر و حتی زنجیره‌ای از جملات را شامل شود. اما آنچه این حذف را بلامانع میسازد وجود قرینه لفظی یا معنوی است. ما در اینجا بیشتر حذف جمله را مدنظر میگیریم برای مثال در آیه شریفه: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً [...] فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ: مردم، امته واحده بودند پس خداوند پیامبران را برانگیخت... بقره ۲۱۳) جمله دوم یعنی «پس خداوند پیامبران را برانگیخت» مسلمان نمیتواند مترتب بر جمله اول یعنی «مردم امته واحده بودند» باشد و لذا مشخص میشود شکافی در متن وجود دارد که با تقدیر جمله‌ای محفوظ پر میشود یعنی جمله: فَاخْتَلَفُوا وَتَشَتَّتُوا : .... [ولی به اختلاف و تفرقه دچار شدند] ...

اما در حذف زنجیره جملات میتوان به این آیه اشاره کرد: (أَنَا أَنْبَئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَارْسِلُونَ [...] يُوسُفُ أُيُّهَا الصِّدِّيقُ ....) گفت: «من شما را از تعبیر آن خبر میدهم پس مرا [به زندان] بفرستید» [...] ای یوسف، ای مرد راستگوی...) (یوسف/ ۴۵ و ۴۶) مسلم است که بعد از جمله «مرا بفرستید» جملات متعددی حذف شده است زیرا خطاب جمله بعدی یوسف است و شکافی آشکار بین این دو جمله وجود دارد که صرفاً با امثال جملات زیر پر میشود: ... پس او را فرستادند و او به نزد یوسف رفت و

به او گفت... . این نوع حذف نمونه واضحی از اشاره به نقش حذف در ایجاد پیوستگی جملات در بlagut عربی است.

### عامل ادوات پیوندی

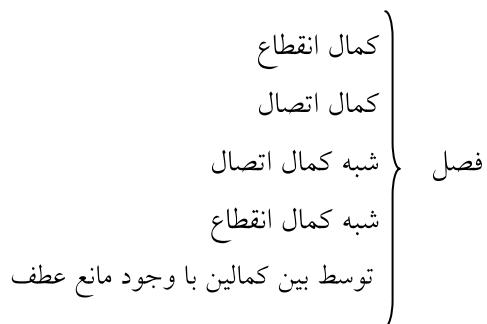
به نظر میرسد قدیمی ترین اشاره به اهمیت فصل و وصل کلام، مطلبی است که در کتاب *البيان والتبيين* آمده است جایی که جاحظ (۲۵۵-۱۵۹ هـ. ق). در یکی از تعاریف بlagut می‌آورد: از یک دانشمند ایرانی پرسیدند بlagut چیست؟ جواب داد: شناخت فصل از وصل. (الجاحظ، ۱۹۷۹: ۶۱). از نظر جمعان عبدالکریم علمای قدیم عرب علی- رغم دقت نظرشان بیشتر به موارد فصل توجه داشته‌اند تا به وصل، اما این فصل به معنای گسستگی بین اجزای کلام نبوده بلکه فصل از لحاظ وجود ادات پیوندی بوده نه گسست معنایی (جمعان، ۲۰۰۹: ۲۶۴).

سکاکی (فو. ۶۲۶) در *مفتاح العلوم* با ذکر اصطلاحاتی مانند عطف و قطع به اصول و یا شروطی جهت درک عطف اشاره می‌کند، مانند: شناخت جایگاه عطف، شناخت معانی حروف عطف مانند و، فاء، ثم و بل و...، شناخت اینکه واو حرفی است که فایده آن اشراک معطوف و معطوف علیه در معنای اعرابی است، و یا برای اینکه عطف با واو مقبول یا مردود باشد ملاک، وجود یک جامع (عامل مشابه) بین معطوف و معطوف علیه است (سکاکی، ۲۰۰۰: ۳۵۷-۳۵۹). سکاکی (همان، ۳۸۱) مثالی می‌آورد که نشان‌دهنده عمق توجه او به نقش فصل و وصل بلحاظ کاربردشناختی است:

زید منطلق و درجات الحمل ثلاثة و كُمُ الخليفة في غاية الطول و ما أحوجني الى الإستفراغ و أهل الروم نصارى و في عين الذباب جحوض و كان جاليوس ماهراً في الطب و ختم القرآن في التراويف ستة و القرد شبيه بالأدمي. (زید میرود و روزهای برج حمل سی تاست و آستین خلیفه بلند است و من چقدر نیاز به استراحت دارم و مردم روم مسیحی هستند و چشم مگس برآمده است و جالیوس در طب مهارت داشته و ختم قرآن در نماز تراویح سنت است و میمون شبيه آدم است)

نکته قابل توجه در مثال بالا این است که مسئله صرفاً ذکر حروف عطف یا ترک آن نیست بلکه تأثیر ذکر و ترک عطف در پیوستگی آن است زیرا متن بالا بلحاظ نحوی و واژگانی و بدون در نظر گرفتن بافت زبانی اشکالی ندارد اما اگر عنوان یک جزء از یک کل (متن) باشد ارتباط و انسجامی دیده نمیشود و یادآور مثالی است که براون و یول در رد نظر انسجامی هالیدی آورده‌اند.

آرای سکاکی و خطیب قزوینی بعدها با بسط و تبیین‌های متفاوت عنوان اصول فصل و وصل درآمد و با اصطلاحات کمال اتصال و کمال انقطاع و شبه کمال اتصال و... در کتب بلاغی دیده نمیشود. مجموعه نظریات بلاغیان عربی بویژه خطیب قزوینی را درخصوص فصل و وصل میتوان بشکل زیر خلاصه کرد:



- |   |  |
|---|--|
| ۱. با واو:<br>۱. اشتراك در حكم اعرابی<br>۲. کمال انقطاع به هنگام ايهام<br>۳. کمال اتصال به هنگام ايهام<br>۴. توسط بین دو کمال با وجود یک جامع | ۲. بي واو:<br>هدف اشتراك معنا از طريق معنای حروف ربط |
|---|--|
- (رک: قزوینی، ۲۰۰۰: ۱۱۹ - ۱۲۸)

درخصوص موارد بالا ذکر این نکات ضروری است که با نگاه به مباحث وصل بیشتر نگرش نحوی و با نگاه به مباحث فصل بیشتر نگرش بلاغی حاکم است. همچنین

«فصل» در اینجا لزوماً به معنای جدایی و انقطاع معنایی دو جمله نیست بلکه صرفاً بحث بر سر وجود یا عدم وجود (واو) است؛ بدین معناکه دو جمله یا با واو به هم متصل باشند یا این که بقدرتی به هم مرتبطند که نیازی به حرف عطف نیست. برای تبیین موارد بالا مثالهای درباره هریک ارائه میشود:

#### موارد فصل:

کمال انقطاع: زمانی است که بین دو جمله اختلاف در انشاء و خبری بودن یا تباین لفظی و معنایی باشد:

و إِنَّمَا الْمُرْءُ بِأَصْغَرِيهِ                          كُلَّ اَمْرٍ رَهْنَ بِمَا لَدِيهِ  
 (ارزش هر انسانی به دو چیز کوچک است: عقل و زبان - هر انسانی در گرو کردار خویش است).

کمال اتصال: زمانی است که دو جمله اتحاد کامل و تداخل معنایی داشته باشند، یعنی جمله دوم بدل، بیان یا تأکید جمله اول باشد: فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رَوِيدًا (به کافرین مهلت بده اندکی مهلت بده) که جمله دوم عیناً تأکید جمله قبل است.

شبه کمال اتصال: زمانی است که جمله دوم ارتباط قوی با جمله قبل داشته باشد و جواب سوال برخاسته از جمله اول باشد: وَمَا أَبْرَئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسَّوءِ: من خود را تبرئه نمیکنم [زیرا] نفس پیوسته به بدی امر میکند.

شبه کمال انقطاع: زمانی است که جمله‌ای بعد از دو جمله باید و بتوان آن را به اولی عطف کرد اما اگر واو بیاوریم چنین تصور میشود که به دومی عطف شده لذا عطف کنار گذاشته میشود:

وَتَظْنَ سَلْمِي أَنِّي أَبْغِي بِهَا                          بَدْلًا أَرَاهَا فِي الضَّلَالِ تَهِيمٌ :  
سَلْمِي گَمَانٌ مِيَكَنَدْ مِنْ به دنبال جایگزین برای او هستم .. او را در اشتباه میبینم. در صورت قرار دادن واو بین جمله دوم و سوم معنای مدنظر غلط خواهد شد.

توسط بین دو کمال با وجود مانع: بین دو جمله ارتباط قوی است ولی مانع عدم اشتراك در حکم، باعث کنار گذاشتن عطف میشود: و إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا:

إِنَا مَعْكُمْ أَنَّا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ: جَمْلَةُ أَخْرَى گَفْتَهُ خَدَاوَنْدُ اسْتَ وَأَغْرِيَ عَطْفُ صُورَتُ گَيْرِدُ عَطْفُ بِهِ جَمْلَةُ «إِنَا مَعْكُمْ» مِيشُودُ كَهْ گَفْتَهُ كَفَارُ اسْتَ.

### عوامل انسجام آوایی:

انسجام آوایی کمتر در بین عوامل انسجام گنجانده شده است. «متأسفانه اغلب زبانشناسان متن، پیوستگی آواشناسی و ساخت واژی را در نظر نمیگیرند» (البرزی، ۱۳۸۶: ۲۰۹). هالیدی و حسن نیز صرفاً نگاه گذرا و اشاره‌ای کوتاه بدان داشته‌اند؛ شاید علت امر این باشد که غالب متون، بویژه در عصر حاضر، از چنین عاملی خالی است و نویسنده‌گان کمتر از عوامل آوایی و صرفاً در شعر و یا نوشتۀ‌های ادبی استفاده میکنند؛ با این حال وقتی به متون صدر اسلام نگاه می‌اندازیم این گونه انسجام را به وفور و با بر جستگی خاصی مشاهده میکنیم و میزان توجه بلاغیان به آن نشان‌دهنده جایگاه خاص تأثیرگذاری آوایی در موفقیت متون است.

سجع در متون پیش از اسلام مشخصه بارز معدود نثرهای باقیمانده از آن دوران است و پس از اسلام نیز هم در قرآن و هم در خطابه‌های صدر اسلام ویژگی بارز محسوب میگردد؛ لذا بزرگانی همچون خطیب قزوینی در *الإیضاح* (صص ۳۰۲ - ۳۰۴) به مسئله سجع پرداخته‌اند. از جمله تقسیم‌بندی‌های سجع این است که گفته شده بهترین نوع سجع، سجعی است که در آن قرینه‌ها یکسان باشد (رک: هاشمی، جواهر البلاغه، ۳۳۸):

فِي سِدْرٍ مَحْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنْسُودٍ وَ ظَلٌّ مَمْدُودٍ

(در [زیر] درختان گُنار بی خار، و درختهای موز که میوه‌اش خوش‌خوشه روی هم

چیده است و سایه‌ای پایدار. واقعه: ۲۸ - ۳۰)

سپس سجعی که قرینه دوم کمی بلندتر باشد:

وَالْتَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ × مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ

(سوگند به اختر [= قرآن] چون فرود می‌آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در

نادانی مانده. النجم: ۱ - ۲).

و سپس سجعی که سومی قرینه بلندتر باشد:

اللَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ × إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ × وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ  
 (همان آتش مایه‌دار و خود بر آنچه بر [سر] مؤمنان می‌اوردن، گواه بودند. آنگاه که آنان بالای آن [خندق به تماسا] نشسته بودند. البروج: ۵ - ۷).

چنین توجهی به چگونگی قرینه‌های سجع توسط علمای بلاغت نشانگر اهمیت سجع از دید ایشان در یکپارچگی متن است.

موازات یا توازن نحوی (syntactic parallelism) تکرار ساختار ترکیبی (نحوی) بطور کامل اما با محتوای متفاوت است. در این عمل زنجیره‌های متشابهی تکرار می‌شود اما محتوای آنها مختلف است (فرج، ۲۰۰۷: ۱۰۰). موازات در علم بدیع یکی از آرایه‌های لفظی است که با نام موازنه از آن یاد می‌شود. ابن رشیق قیروانی، السجلمامی و ضیاءالدین ابن اثیر آن را با تقسیمات مختلف از جمله صنایع لفظی ذکر کرده‌اند. مثال: (وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبَينَ × وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (و هر دو راه راست هدایت کردیم، و آن دو را کتاب روشن دادیم. صافات، ۱۱۸ و ۱۱۷) که در آن توازن نحوی دو آیه (فعل + ضمیر فاعلی + ضمیر مفعولی + مفعول ۲ + صفت) و وحدت آوایی (کتاب با صراط و مستبین با مستقیم) بین دو آیه ایجاد انسجام کرده است.

اما نکته مهم اینجاست که سجع و موازات در بلاغت عربی در حوزه علم بدیع آورده شده و به گفته عبدالمجید در بلاغت عربی اینگونه جا افتداده که وظیفه صنایع بدیعی فقط آراستن کلام است اما بدیع از منظر زبانشناسی متن، افق تازه‌ای یافته است و آن کارآیی بدیع در ارتباط اجزای متن است (عبدالمجید، ۱۹۹۸: ۷). همچنین برخی عوامل انسجام واژگانی همانطور که پیشتر آمد مانند برخی از گونه‌های تکرار و هم‌آیی نیز توسط بلاغیان قدیم در چهارچوب بلاغت و نگاهی آرایه‌ای مطرح شده است اما در زبانشناسی متن از آنجا که ویژگی اصلی یک متن تداوم و استمرار (continuity) است همه عوامل زبانی از منظر نقشی که در انسجام و پیوستگی متن ایفا می‌کنند اهمیت می‌یابند.

### ج) حوزه نقد و مطالعات زبانی قرآن:

#### آرای متن محور ناقدان

غالب دیدگاههای نقدی قدیم بر نقد شعری تکیه داشته و آنچه در آن لحاظ میشده استقلال ابیات بوده است، بدین صورت که گرچه ابیات بلحاظ وزن و قافیه و موضوع کلی با هم تناسب داشتند ولی نباید بلحاظ نحوی و بالتبّع معنایی به هم وابسته میشدند؛ با این حال در بین گذشتگان نیز ناقدان متعددی بوده‌اند که نظر مخالف داشتند؛ برای مثال ابن اثیر (ضیاءالدین نصرالله بن محمد ۵۸۸ - ۶۳۸ ه. ق). در *المثل السائر میگوید رابطه بیت با بیت در شعر مانند رابطه جزء جزء یک نثر است، همانطور که نویسنده میتواند اجزاء را به هم وابسته سازد و عیی محسوب نمیشود شاعر نیز میتواند معنای بیت را به دیگری وابسته و مرتبط سازد و تفاوت صرفاً در وجود وزن است (ابن اثیر، ۱۹۹۵: ۳۲۴/۲).* این گفته ابن اثیر نشان میدهد که ایجاد ارتباط بین بخش‌بخش یک نثر امری لازم بوده و مناقشه بیشتر به ایجاد پیوستگی بین ابیات شعری مربوط میشده که نزد اغلب ناقدان قدیم ابیات یک قصیده هویتی مستقل بلحاظ معنایی و نحوی داشته است.

و یا به دیدگاه ناقدی همچون *الحاتمی* (محمدبن الحسن، فو. ۳۸۸ - ق).

برمیخوریم که میگوید: «قصیده در آفرینش، همانند انسان است که اعضای آن با یکدیگر در ارتباطند هرگاه یکی از دیگری جدا شود یا در ترکیب‌بندی، متناقض و مخالف گردد، جسم دچار نقص میشود و زیبایی آن مختل میگردد و جذابت آن از بین میرود» (خطابی، ۱۴۸: ۲۰۰۶). این گفته *الحاتمی* دقیقاً نظریه وحدت اندام‌وار (ارگانیک) را به ذهن مبارز میسازد؛ موضوعی که بتحوی توسط ابن طباطبا علوی (محمدبن احمد، فو. ۳۲۲ ه. ق). در کتاب *عيار الشعر* مطرح شده بود. ابن طباطبا اعتقاد داشت شعر نیز مانند رسائل دارای فصل است و شاعر نیاز دارد کلام خود را در ایراد فنون بتحوی لطیفی متصل کند (ابن طباطبا، ۱۹۵۶: ۶). بهترین شعر از دید او آنست که کلام در آن بگونه‌ای منظم شود که ابتدا و انتهای آن بنابر ترتیبی از جانب گوینده باشد. از نظر وی قصیده باید به علت مشابهت اول و آخر آن در بافت و فصاحت و گیرایی الفاظ و دقت معانی و درستی تأليف، مانند گفتار واحدی بنظر آید. وی شعر استوار را به قصری بالبلند و

مستحکم و شعر سست را به خیمه‌ای که هر آن ترس فرو ریختن آن بوسیله باد و باران می‌رود تشییه می‌کند: بعضها كالقصور المشيدة و الأبنية الباقة على مر الدهر و بعضها كالخيام الموئدة التي تزعزعها الرياح و تُوهيها الامطار (همان، ۷).

آرای ناقدی همچون حازم القرطاجنی (ابوالحسن حازم بن محمد، فو. ۶۸۴ هـ ق). نیز بسیار حائز اهمیت است. کتاب مهم وی منهاج البگاء و سراج الادباء از مراجع اصلی در نقد قدیم بشمار می‌رود. نگاه فراجمله‌ای وی از قابل توجه‌ترین آرای ناقدان قدیم عربی است؛ برای مثال وی معتقد است بین اجزای کلام باید روابط خاص و عام و یا جزء و کل حاکم باشد و ابتدای هر بخش بر بقیه آن و انتهای آن بر ابتدای آن دلالت نماید. به نظر وی، هر بخش از کلام (فصل) باید دارای تماسک (همبستگی) باشد و همه بخشها باید دارای همبستگی و برخوردار از رابطه باشند (خطابی، ۲۰۰۶: ۱۵۵-۱۵۸).

حازم درخصوص پیوستگی یک اثر ادبی از عبارت «عدم تخلاف النسیج» [نبود گستگی بافت] استفاده می‌کند و منظورش اینست که بافت یک فصل (اجزای یک اثر ادبی) بهم پیوسته و بدون از هم پاشیدگی و جملات آن همچون رشته‌های درهم تنیده باشد (الصیحی، ۲۰۰۸: ۱۴۰). از دید حازم متن شعری باید دارای تناسب بین ابیات و فصول، وحدت در غرض (پیوستگی معنایی) و زیبایی ترتیب (تسلیسل منطقی) و زیبایی تفصیل (ساخت متوازن در اجزاء متن)، استحکام تأليف (انسجام و ارتباط) باشد (همان، ۱۴۳). او انسجام یک اثر را در ایجاد تناسب میداند: تناسب در الفاظ، تناسب در معانی، تناسب در تصویرگری (تخیل)، و تناسب در موسیقی چه در درون کلمات و عبارات و چه در جملات (رک: المنصوری، ۲۰۰۰: ۹۰-۹۱).

تناسب همه جانبیه‌ای که حازم القرطاجنی، یکی از بزرگان حوزه نقد قدیم، مطرح کرده، دارای نکات قابل ملاحظه‌ای است؛ از جمله اینکه وی حتی در تخیل نیز قائل به تناسب بوده زیرا عدم تناسب در استعاره‌ها و صور شعری بنوعی در تناسب معنایی و همچنین تناسب صوری (در سطح واژگان) شعر تأثیر منفی می‌گذارد.

درنتیجه مشاهده می‌شود که در حوزه نقد نگرشها تا حدود زیادی فراتر از جمله را دربرمی‌گیرد و حتی صراحتاً به یکپارچگی صوری و معنایی متن توجه می‌شود هرچند

باید پذیرفت این نگرشها بیشتر در حوزهٔ نظری نقد ادبی صورت گرفته و بلحاظ عملی و عینی اشعار کمی را در قدیم مطابق با ویژگی‌های مدنظر ناقدان می‌یابیم.

### نظریهٔ نظم (عبدالقاهر جرجانی):

نظریهٔ نظم از جمله مباحث مهم در حوزهٔ زبانشناسی قدیم عربی است. عبدالقاهر جرجانی در دلائل الإعجاز دربارهٔ رابطهٔ لفظ و معنا در شکل‌گیری کلام می‌گوید: «تو در تنظیم [کلام] در پی معانی پیش میروی و الفاظ را بر حسب ترتیب معانی موجود در نفس خویش، مرتب مینمایی پس این نظمی است مبنی بر ارتباط این عناصر نظم یافته با یکدیگر نه نظمی مبنی بر کنار هم قرار گرفتن اتفاقی و پیش‌آمد» (جرجانی، ۱۹۸۴، ۴۹). او بعد از این گفته به ذکر دلایلی مبنی بر تقدم معنا در نفس نسبت به الفاظ جاری بر زبان مپردازد. (همان: ۵۰ و ۵۱). از گفته عبدالقاهر چنین برمی‌آید که او مطمئناً زنجیرهٔ کلام جاری بر زبان را بر زنجیرهٔ معانی شکل‌گرفته در ذهن منکی میداند که فاصله کمی بین شکل‌گیری آنها وجود دارد. الفاظ بدون توجه به بافت زبانی و بافت اجتماعی آن ارزشی ندارند و مانند سخنی است که طوطی بر زبان جاری میکند. (همانجا). شاید این نگرش عبدالقاهر بیش از آنکه پیشینه‌ای برای نگرش‌های متن محور کنونی باشد پیشینه‌ای برای نحو زایشی گشتاری و بنوعی تداعی‌کننده روساخت و ژرف‌ساخت زبان است که توسط چامسکی مطرح شده است.

برخی نظریهٔ نظم عبدالقاهر را تلفیق علوم مختلف و نگرش چندبعدی وی دانسته‌اند، مثلاً عبدالراضی مینویسد چه بسا ارتباط شدید عبدالقاهر به نحو و علوم بلاغی باعث شده وی این دو را با هم درآمیزد و نظریه‌ای متشكل از آن دو ارائه دهد. (عبدالراضی، ۱۳۹۰: ۱۴۲ و ۱۴۲)؛ به سخنی دیگر او به واژگان و حتی قواعد نحو و مسائل بلاغی خارج از بافت متنی ارزشی قائل نمی‌شود او «بلاغت و نقد را جدا از نحو بررسی نمیکند بلکه با درهم تنیدن آنها نظریهٔ نظم را شکل میدهد» (خلیل، ۱۹۹۷: ۴۸ – ۴۷). در مقابل، عده‌ای نیز این بزرگنمایی را چندان درست نمیدانند. ابوخرمه یکی از نویسنده‌گان حوزهٔ زبانشناسی متن به دور از نگاه متعصبانه، اشاره عبدالقاهر به مباحثی

مثل فصل و وصل را آگاهانه و با قصد ایجاد نحوی برای متن نمیداند و درواقع معتقد است آرای جرجانی یک نظریه جدید نحوی [درباره جمله] است (ابوخرمه، ۲۰۰۴: ۴۳).<sup>(۴۵)</sup>

### علم مناسبات (در حوزه قرآن):

علاوه بر نقد ادبی، در پژوهش‌های زبانشناسی قرآن نیز نگرش‌های متن محور به روشنی قابل ملاحظه است. عبدالقاهر الجرجانی صاحب نظریه نظم، قرآن را عنوان یک متن واحد مینگرد و این سؤال را مطرح میکند که چه چیز عرب را از ایجاد متنی مانند قرآن ناتوان ساخته است؟ و پاسخ میدهد آنها سوره به سوره، عشر به عشر و آیه به آیه قرآن را مورد تأمل قرار داده‌اند ولی کلمه‌ای را نیافته‌اند که در جایگاه ناسازگار باشد. بلکه انسجامی در آن یافته‌اند که عقل را حیران و همگان را ناتوان ساخته است. (جرجانی، ۱۹۸۴: ۳۹). اما در پژوهش‌های قرآنی قدیم ما با مبحث بسیار مهم و قابل توجهی مواجهیم که میتوان آن را ریشه پژوهش متن محور تلقی نمود و آن علم مناسبات نام دارد. هرچند که واضح این اصطلاح مشخص نیست.

قدیمی‌ترین اشاره و توجه به علم مناسبت (تناسب آیات و سوره‌ها) توسط زرکشی در «البرهان فی علوم القرآن» به امام ابوبکر عبدالله بن محمد زیاد نیشابوری (وفات: ۳۲۴هـ). نسبت داده شده است که بنقل از برخی می‌آورد نیشابوری وقتی بر منبر می‌نشست و آیه‌ای برایش خوانده می‌شد میپرسید: چرا این آیه در کنار آن آیه قرار گرفته و حکمت قرار گرفتن این سوره در کنار آن سوره چیست؟ (خطابی، ۲۰۰۶: ۱۶۶). بقاعی (برهان‌الدین ابی الحسن، فو. ۸۸۵ هـ.ق.) از مفسران قرآن، مناسبات را علمی عامتر از مناسبات قرآن میداند که بواسطه آن دلایل ترتیب‌بندی اجزای مختلف یک متن، شناخته میشود و فایده آن را اطلاع از جایگاه هر بخش از کلام با توجه به ارتباطی که با قبل و بعد خود دارد بر می‌شمارد (البعاعی، ۱۹۷۶، ج ۱: ۵) او کتاب تفسیری حجیم خود را نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور نامیده و همانطور که از نامش پیداست آنچه در تفسیر

برای وی اهمیت داشته جنبه مناسبهای موجود بین آیات و سوره‌های قرآن است. همچنین همانطور که پیشتر ذکر شده علم مناسبت که توسط دانشمندان حوزه قرآنی شکل گرفته بود به یک هم‌آبی گستردۀ چه در حوزه واژگان و چه در حوزه آیات، نام سوره‌ها و... اطلاق می‌شد.

سجلماسی (فو. ۷۰۴ هـ). در *المنزع البديع* در تعریف مناسبت می‌گوید این نوع از مناسبت عبارت است از ذکر دو واژه یا بیشتر در کلام که به نحوی با هم تناسب دارند. وی به صراحة از همراهی و مناسبت واژگانی مانند «شمس و قمر»، «سرج و لجام» (زین و افسار) و یا تضاد شب روز از اصطلاح انجرار (کشانده شدن) یاد می‌کند، بدین صورت که با ذکر یک واژه، واژه دیگری نیز که با آن کاربرد دارد به ذهن کشیده می‌شود؛ مانند تیر و کمان یا اسب و افسار (خطابی ۲۰۰۶، ۱۳۵ و ۱۳۶).

علم مناسبات نه تنها تناسب ساختهای کناری قرآن را شامل می‌شود بلکه به برخی تناسبات همانند تناسب نام سوره با متن سوره و یا تناسب آخرین آیه سوره با اولین آیه از سوره بعدی و بسیاری امور دیگر نیز میپردازد که بنوعی تداعی‌کننده برخی ابعاد نشانه‌شناسی است. همچنین میتوان به آرای زمخشری (بیان و تفسیر) و فخر رازی (فو. ۶۰۶ هـ.ق.). در خصوص (اجمال و تفسیر) اشاره کرد. مفسران بزرگی همچون ابوحیان *النحوی* (فو. ۷۴۵ هـ.ق.). در مقدمه کتاب تفسیری خود، *البحر المحيط*، در بیان شیوه کتابش به بیان مناسبت و ارتباط هر آیه با قبل و بعدش اشاره میکند والغزالی نیز فقط به ذکر علامت اعرابی و نقش نحوی کلمه در ترکیب نپرداخته است بلکه به ویژگیهای ترکیبی کل متن نیز می‌پردازد. (رک: عبدالراضی، ۱۵۹).

سید قطب، با ستایش از عملکرد مفسران قدیم بویژه عبدالقاهر جرجانی، اعتقاد دارد تلاش گذشتگان در مباحث بلاغت و اعجاز در حدود عقلی و نقد قدیم عربی که جزئی نگر بود باقی مانده و هیچگاه به آن درجه والای بررسی متون نه در ادبیات و نه در قرآن که همان درک ویژگیهای کلی است نرسید (قطب، ۲۰۰۶: ۳۴). برخی نیز بر این باورند که قدمان نه بر اساس یک نظریه نحوی، بلکه بر اساس حدس به ارتباط داخلی

سوره‌ها (آیات) و سطح خارجی (رابطه سوره با سوره) می‌پرداختند؛ البته این حدسه‌ها تا حدود زیادی دقیق بود که نشان از وجود نظریه‌ای در عمق اذهان آنها دارد گرچه ظهور و نمود عینی پیدا نکرده بود (ابوخرمه، ۲۰۰۴: ۸۰).

اصولاً اینکه انتظار داشته باشیم همه آرا و نظریات دانشمندان قدیم به شکل نظریات علمی و با حدود و ثغور مشخصی ارائه شود انتظار نابجایی است و صرفاً به دلیل آنست که در عصر حاضر آرا و نظرات دانشمندان وقتی مورد توجه قرار می‌گیرد که بشکلی یکپارچه و بعنوان نظریه مطرح شود و طبیعی است چنین دیدی تقریباً نزد زبان-پژوهان قدیم وجود نداشته است.

#### نتیجه‌گیری و پیشنهاد:

۱. نگاه علمای نحو عربی بیشتر ساختاری، و مبنی بر روابط بین یک یا دو جمله است اما علمای بلاغت، تفسیر و نقد ادبی عربی، به جنبه‌های متنی توجه داشته‌اند؛
۲. علم مناسبات که به روابط موجود در آیات و سوره‌های قرآن اشاره دارد و توسط مفسران مطرح شده است، از مهمترین نگرشهای متن محور در زبانشناسی قدیم عربی بشمار می‌رود؛
۳. انسجام واژگانی (تکرار و هم‌آیی) به شکل مباحثی همچون مراعات‌النظر، مناسبات، رد العجز علی الصدر، و مقابله و... در علم بدیع بچشم میخورد و بیشتر جنبه آرایه‌ای دارد تا انسجامی؛
۴. در بین عوامل انسجام، عاملی همچون جایگرینی تقریباً در عربی موضوعیت نداشته است ولی عامل حذف و ادات پیوندی با حجم و اهمیت بسیار مورد توجه نحویان و علمای بلاغت و تفسیر بوده و بر نقش انسجام‌بخش آن تأکید داشته‌اند؛
۵. عوامل آوایی سجع و موازات در سنت زبانی عربی بیش از زبانشناسان امروزی مورد توجه بوده و هرچند در حوزه علم بدیع مطرح شده‌اند اما نقش انسجامی آن در متون قدیم عربی کاملاً حائز اهمیت است.

در پایان پیشنهاد میشود علاوه بر انسجام، دیگر ویژگیهای متنوارگی (textur) که توسط دوبوگراند و درسلر مطرح شده است، همچون پیوستگی معنایی (coherence)، پیامرسانی (informativity)، هدفمندی (intentionality)، پذیرفتنی بودن (Acceptability)، ویژگی موقعیتی (situationality)، و بینامتنی (intertextuality)، در حوزه نحو و بلاغت و تفسیر مورد پژوهش قرار گیرد.

### منابع

- آقاگل زاده، فردوس، تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۱، ۱۳۸۵.
- ابن اثیر، ابوالفتح ضياء الدين، المثل السائر، بيروت: المكتبة العصرية، ط ۱، ۱۹۹۵.
- ابن طباطبا، العلوی، محمد بن احمد، عیار الشعر، تحق: طه الحاجزی، محمد زغلول سلام، القاهرة، ۱۹۵۶.
- ابوخرمه، عمر، نحو النص: نقد النظرية و بناء أخرى، الأردن، إربد: عالم الكتب الحديث، ۲۰۰۴.
- البرزی، پرویز، مبانی زبانشناسی متن، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ۱، ۱۳۸۶.
- الأنصاری، ابن هشام ، معنى الليبب، تحق: مازن المبارك، محمد على حمد الله، بيروت: مكتبةبني هاشمی، ط ۵، ۱۹۷۹.
- بحیری، سعید حسن، علم لغة النص، القاهرة: الشركة المصرية للنشر لونجمان، ۱۹۹۷.
- البقاعی، برهان الدين أنسی الحسن، نظم الدرر في تناسب الآيات والسور، جزء ۱ ، القاهرة: دار الكتاب الاسلامي، ط ۱، ۱۹۷۶.
- بن عبد الكريم، جمعان، اشكالیات النص (دراسة لسانیة نصیة)، بيروت: المركز الثقافي العربي ، ط ۱ ، ۲۰۰۹.
- الجاحظ، عمرو بن بحر، البيان والتبيين، تحق: فوزي عطوي، بيروت: دار صعب، ط ۱، ۱۹۷۹.
- الجرجاني، عبدالقاهر، أسرار البلاغة، تحق: محمد رشيد رضا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۸۸.
- الجرجاني، عبدالقاهر، دلائل الإعجاز، تعليق: محمود محمد شاكر، القاهرة: مكتبة الخانجي، ۱۹۸۴.
- خطابی، محمد، لسانیات النص، الدار البيضاء: المركز الثقافي العربي، ط ۲، ۲۰۰۶.
- خلیل، ابراهیم، الأسلوبية ونظرية النص، أردن: عمان دار المسیره، ط ۱، ۱۹۹۷.
- دویدری، محمد هاشم، شرح التلخیص فی علوم البلاغة، بيروت: دار الجيل، ط ۲، ۱۹۸۲.

- دى بوجراند، روبرت وإنجاتج دريسلن مدخل إلى علم النص، ترجمه: الهام ابوغزاله، على خليل حمد، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ط٢، ١٩٩٩.
- السكاكى، ابى يعقوب يوسف بن محمد بن على، مفتاح العلوم، تج: عبدالحميد هنداوى، بيروت: دار الكتب العلمية، ط١، ٢٠٠٠.
- الصيحي، محمد الأخضر، مدخل إلى علم النص و مجالات تطبيقه، القاهرة: الدار العربية للعلوم ناشرون، ط١، ٢٠٠٨.
- عبدالراضى، أحمد محمد، نحو النص بين الأصالة والحداثة، القاهرة: مكتبة الثقافة الدينية، ط٢، ٢٠٠٨.
- عبدالمجيد، جليل، اليدع بين البلاغة واللسانيات النصية، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٨.
- فان دايك، عالم النص مدخل متداخل الاختصاصات، ترجمه: سعيد حسن بحيرى، القاهرة: دار القاهرة للكتب، ٢٠٠١.
- فرج، حسام احمد، نظرية علم النص، القاهرة: مكتبة الآداب، ط١، ٢٠٠٧.
- الفقى، صبحى ابراهيم، علم اللغة النصى، بين النظرية والتطبيق، القاهرة: دار قباء للطباعة و النشر و التوزيع، ٢٠٠٠.
- القرطاچنى، حازم، منهاج البلاغة و سراج الأدباء، تج: محمد الحبيب ابن الحوچه، تونس: دار الكتب الشرقية، ١٩٦٦.
- القزوينى، عبدالرحمن، الإيضاح فى علوم البلاغة تج: رحاب عكاوى، بيروت: دار الفكر العربى، ط١، ٢٠٠٠.
- قطب، سيد، التصوير الفنى فى القرآن، القاهرة: دار الشروق، ط١، ٢٠٠٦.
- محمد، عزه شبل، علم لغه النص، القاهرة: مكتبة الآداب، ط١، ٢٠٠٧.
- المنصورى، على جابر، النقد الادبي الحديث، عمان: دار عمار، ط١، ٢٠٠٠.
- مهاجر، مهران و محمد نبوى، بسوى زیانشناسی شعر، نشر مرکز، چاپ ١، ١٣٧٦.
- Halliday & Hasan, Cohesion in English, London: Longman, 1976